

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نظر آمدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس بیرون می آمد وی صلی الله علیه وآله وسلم چون نزدیک شد از ایشان شنیدند ایشان را که عا کرده میکنند و بعضی میگویند که عجب که خداوند پدیدار از خلق خود خلیل و گرفتار ابراهیم را خلیل و دیگری گوید چه چیز است عجب از آنکه گرفتار موسی را کلیم و کلام کرد با وی و گفت دیگری میگوید روح الله و دیگری گوید گفت آدم صغی الله پس سلام کرد آنحضرت بر ایشان و گفت تحقیق شنیدم من کلام شمارا و عجب از آنکه شمارا گرفت خدا ابراهیم را خلیل و همچنین است که میگویند شمارا گرفت موسی را کلیم همچنین است که شمارا میگوید و میگوید روح الله و همچنین است و آدم صغی الله و همچنین است و امام آگاه باشید که من حبیب منم و لا فخر من بدارنده لوار حرام روز قیامت و لا فخر من لاول شافرم فلول مشتم و لا فخر من لاول کسی ام که میباید از علقهای بهشت را پس می کشاید خدا تعالی برای من و می درآید برادر بهشت و حال آنکه با من فخرار مومنانند و لا فخر من بزرگتر و گرامی ترین اولین آخرینیم و لا فخر راه التروی بدانکه از ظاهر این حدیث معلوم میشود که نعت ابراهیم است و مخصوص باوست علیه السلام و محبت صفت محمد و خاصه اوست صلی الله علیه وآله وسلم اما از حدیث دیگر معلوم میشود که آنحضرت نعت تیر مخصوص است نعت او بوجه اکل و افضل است از نعت ابراهیم پس محبت علاوه و زیادت بران باشد یکی دیگر فرمود لو کنت متخدا خلیلا غیر منی لا تحدت ایا بگر خلیلا ازینها معلوم میشود که خدا تعالی خلیل اوست و غیر خدا خلیل او نیست و نعت نسبت است بین الهما بین چون خدا جل و علا خلیل او شد او نیز خلیل خدا باشد صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث دیگر آمده است که فرمود و ان صاحبکم خلیل الله و از طریق جبرائیل بن مسعود آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و قد اتخذا الله صاحبکم خلیلا و آنکه در حدیث سابق فرمود انما حبیب الله اناس برتبه اعلی کرد چنانکه گویند خلیل معنی محب و حبیب معنی که برتبه مجربیت برسد و چون صاحب مقام اعلا شد بقیام ادنی نیز متصف خواهد بود در حدیث دیگر هم آمده است که فرمود خدا تعالی بر پیغمبر خود صلی الله علیه وآله وسلم بدستی من گزیدم خلیل و نوشته ام در تورات و انما حبیب الرحمن گفت قاضی ابوالفضل حیاصل لکی رحمة الله علیه اختلاف کرده است در تغییر نعت و اصل اشتقاق وی خلیل است خلیل منقطع بسوی الله که نیست قطع اول بسوی و تعالی و محبت او را و را خلیلی و احتلالی و بعضی گفته اند که خلیل آنکه مختص باشد با کسی را اختیار کرده اند این قول را بسیاری از مردم و بعضی گفته اند اصل نعت استصفا و اخلاص است و تمام کرده شد ابراهیم خلیل الله زیرا که وی خالص بود برای خدا و دست میداشت از بهر خدا و دشمن میگرفت از بهر وی و نعتی خدا را در آنحضرت

او و گردانیدن او را امام مکی را که بعد از وی آمده و بعضی گفته خلیل اصل آن غیر محتاج منقطع با خود خلعت
 بفتح خا یعنی حاجت تسمیه کرده شد بوی ابراهیم زیرا که وی قصر کرد حاجت خود را بر پروردگار خود منقطع شد
 بهمت خود بسوی وی و گردانیدیم خود را بجانب غیر و تعالی هنگامی که آمد او را جبرئیل و حال آنکه وی در تحقیق
 بود تا انداخته شود در آتش پس گفت جبرئیل بل کک حاجتت فعال اما ایک فلا و گفته است ابو بکر ابن زورک
 خلعت صفای مودت است که موجب اختصاص است و تجلیل اسرار و بعضی گفته اند اصل خلعت محبت است و معنی
 او اتفاق و الطاف و ترفیع و تشیع و تحقیق بیان کرده است آنرا تعالی در کتاب مجید خود بقبول خود و وفات
 الیهود و النصارا کما نحن ابنا و بعد واجبه علی علم بعد بکم بذنوبکم پس واجب گردانید الله تعالی را محبوب را گردانید
 کرده نشود بگناهان او و محبت اقوی است از نبوت زیرا که نبوت گاهی عداوت نیز می باشد چنانکه فرموده است
 ان من ازواجکم و اولادکم عداکم و صحیح نیست که باشد عداوت با محبت پس تسمیه ابراهیم و محمد علیهما الصلوة
 والسلام بجهت القطلاع ایشان باشد بسوی خدا و وقف حوائج خود بر وی تعالی و القطلاع از مساوی
 وی و ضرب از مساوی است و اسباب بازیاد اختصاص از وی تعالی مرایشان از وضعی الطاف وی نزد
 ایشان و در آمدن اسرار الهیست و مکنون غیب معرفت در خلال بواطن ایشان با استصفا می و تعالی
 مرایشان را و استصفا می قلوب ایشان از مساوی خود تا در نیاید در دل وی با مساوی حق و این است نزد
 ایشان معنی قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ولو كنت متزنا غلیلا لاتخذت اباکم غلیلا و لکن اخوة الایمان
 باقیه ذکر گردانیده را قاضی حیاض و مشرک گردانید خلعت در میان محمد و ابراهیم علیهما السلام و لابد این
 که در معنی خلعت مذکور شد و اثبات کرد داشته که آنرا در میان ایشان و رسید ما عظیمه و توفیر و کاملتر خواهد بود
 داشته که ذبحت فضیلت وی صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه نبوت و رسالت و خواص و لوازم آن شکر است
 میان سایر نبیها و رسل و لکن فضلنا بعضهم علی بعضی باز گفت قاضی علیه الرحمه اختلاف کرده اند علی از
 ارباب قلوب که درجه خلعت ارفع است یا درجه محبت پس گردانیده اند بعضی هر دو را برابر پس می باشد محبت
 مگر خلیل و نبی باشد مگر حبیب لکن مخصوص گردانیده شد ابراهیم بخلعت و محمد بجهت یعنی تخصیص بود که تسمیه
 است نه در حقیقت و اتفاق است و حال آنکه اطلاق خلیل بر آنحضرت نیز آمده است خلا تخصیص و بعضی
 گفته که درجه خلعت ارفع و اتم است و احتیاج کرده قبول وی صلی الله علیه و آله وسلم لو كنت متزنا غلیلا غیر
 ابراهیم پس گرفت غیر خلیل و حال آنکه اطلاق محبت بر فاطمه و پسران شریف او و اسامه و جبرائیل

و چون در این مقام است و شهادت بر زبان او جاری است و سخن با حق می آید برک آن چنانکه در کتب اولی
 در بیان حقیقت ایشان گویند که حقیقت ایمان و ایمان تصدیق قلبی است و اقرار شریک برای احکام ایمان
 و عین آن در ظاهر است و شهادت آن غایتش با حکم کنیم در حقیقت عدم غیر تصدیق لاف و تاج و این است
 از جهت عدم تصدیق و عمل با عمل ایمان نیست بر عمل لسان و چه عمل همگان در پوشیده ماندن این برکت
 خواهد بود که سانی تصدیق و بی خبری سر بریزد و با وجود سانی که ایمان صورت نماند به عدم تحقیق تصدیق
 و بی خبری گویند که سانی بحال به این نیست تا سانی که در اندام عقده قلبی و الشهادت لسانی نیز که شهادت
 ایشان عقده است و التزام ایمان است و مرتب است بعد و تمام نمی شود و تصدیق با وجود نوبت و مهلت
 که شهادت در زبان ترکان قلب است و فرق است میان عمل لسان و ظاهر افعال ایمان حالت عدم شهادت
 دیگر است و گفته اند که هیچ سخن قول است که تا حال فی الشفا و الصالح علم و در حقیقت دیگر است که تصدیق
 و اقرار در دو لیکن چیزی نیست آنچه شارع الهی از ایمان است که سانی است مثل شهادت در سوره صمد که کلمات
 بر لسان قلبی از خارج نیست شهادت دارد که ایمان مقبول و وجود پذیرفت باید که کار باشد و جهت حکم شرع بر ایمان
 در کلام بعضی مصنفین و ائمه است که کار است حکم ظاهر و بعضی آنرا کار شرعی گویند و بعضی کار قلبی
 خوانند و این سخن محصل ندارد زیرا که چون شارع حکم کفر را در ایمان او تعیین نمود و کار باشد حقیقت کفر
 ثابت شود که شارع حکم کفر ظاهری کرده است که کفر حقیقی قدر تعیینی با عهده از شهادت الهی علیهم صلوات علیه
 نفسا و صلیب کاتم و برکات با او هم بعضی انا افعال و کلمات حکم کفر کرده چنانکه سوزن غیر خدا نماند و در جوار
 که گویان تمام است است یا گوید چیزی بر روی خدا بود و اشکال آن از آنچه در کتب ایشان معلوم است و کلام
 در بیان این چنانچه گویند درین مقام کفر و ایمان است و کفر و ایمان است و کفر و ایمان است و کفر و ایمان است
 سینه کار و گویند که در حال این قبل که از ما هیچ ایشان که لازم می آید اگر آن التزام کتف قابل نماند کفر
 میشود و اگر آن التزام کتف و اجابت است اما دلیل و شبهه که در اندام عانی عقابیت آن کتف کفر نشود
 پس تکلیف الی افعال و این برین افعال است علم اگر ثابت شود که این افعال و افعال از قبیل افعال کفر
 حکم کفر ظاهر این باشد و جهت لزوم کفر و الصالح علم بالصواب و کلام در الواجب ایمان و اسلام و قبول
 شهادت و عقده ایمان بسیار است و کلام تمام کفر و عین است و تحقیق در بیان شهادت که شهادت ایمان است
 آن بر زبان او است و سانی او نیست که تا عمل نیست بر عمل لسان و ایمان قول بر لسان و عقده ایمان

تفسیر

در بیان حقیقت

شخصی تصور معمول بود و بعد از آنکه کمال در نظر آن در حدیث
 از جهت اختلاف طاعتی قیام آن حالات است و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره
 طاعتی طلب تیار است از این جهت در حدیثان شریفه بیان شده است
 شریفه که بیان فرموده است در حدیث تیار است از این جهت در حدیثان شریفه
 که در کلام حدیثی نیز است آن مضمون می شود که ایان کامل است چنانکه تصریح کرده است آن مثل نجاشی
 حاضر است و می گوید که در حدیثان کتب ایشان در این شهرت کاذب از زمان قدیم و یا در حدیثان
 حدیثان حدیثی که در حدیثان کتب ایشان در این شهرت کاذب از زمان قدیم و یا در حدیثان
 با حدیثان حدیثی که در حدیثان کتب ایشان در این شهرت کاذب از زمان قدیم و یا در حدیثان
 است چنانکه در حدیثان کتب ایشان در این شهرت کاذب از زمان قدیم و یا در حدیثان
 حدیثان حدیثی که در حدیثان کتب ایشان در این شهرت کاذب از زمان قدیم و یا در حدیثان
 و طاعتی قول می شود که در حدیثان کتب ایشان در این شهرت کاذب از زمان قدیم و یا در حدیثان
 این کلام بر ملاک و اعلام کرده است و در حدیثان کتب ایشان در این شهرت کاذب از زمان قدیم و یا در حدیثان
 و طاعتی قول می شود که در حدیثان کتب ایشان در این شهرت کاذب از زمان قدیم و یا در حدیثان
 طاعتی قول می شود که در حدیثان کتب ایشان در این شهرت کاذب از زمان قدیم و یا در حدیثان
 کتب نیز در حدیثان کتب ایشان در این شهرت کاذب از زمان قدیم و یا در حدیثان

و وصل در حدیث طاعت و اتیان است

و ایضا حدیثی است که در حدیثان کتب ایشان در این شهرت کاذب از زمان قدیم و یا در حدیثان
 با این حدیث و قال و این حدیثی است که در حدیثان کتب ایشان در این شهرت کاذب از زمان قدیم و یا در حدیثان
 حدیثان حدیثی که در حدیثان کتب ایشان در این شهرت کاذب از زمان قدیم و یا در حدیثان
 این حدیثی است که در حدیثان کتب ایشان در این شهرت کاذب از زمان قدیم و یا در حدیثان
 حدیثان حدیثی که در حدیثان کتب ایشان در این شهرت کاذب از زمان قدیم و یا در حدیثان
 و ایضا حدیثی است که در حدیثان کتب ایشان در این شهرت کاذب از زمان قدیم و یا در حدیثان
 حدیثان حدیثی که در حدیثان کتب ایشان در این شهرت کاذب از زمان قدیم و یا در حدیثان
 این حدیثی است که در حدیثان کتب ایشان در این شهرت کاذب از زمان قدیم و یا در حدیثان
 حدیثان حدیثی که در حدیثان کتب ایشان در این شهرت کاذب از زمان قدیم و یا در حدیثان
 و ایضا حدیثی است که در حدیثان کتب ایشان در این شهرت کاذب از زمان قدیم و یا در حدیثان
 حدیثان حدیثی که در حدیثان کتب ایشان در این شهرت کاذب از زمان قدیم و یا در حدیثان

این کلام کتب و آثار اهل اصول فقه و ما سئل عنه فاجابوا و کتبوا و کتبوا فی حق الله عز و جل و رسوله
 و علی و آلهم و سلم فیما شرب علیکم و الریحون فیما یعلمکم کتبوا فی حق الله عز و جل و رسوله و علی و آلهم و سلم
 را بشهادت نبوت او و این طاعت و طاعت و طاعت است و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت
 سجد و تعالی علی کل لکنم حیوان الله فاستجوبوا بحکم الله و یخضع لکم و لکم و این را که می شناسند و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت
 گفته اند که دعوی کرده اند که طاعت خدا را پس فرستادند و تعالی که گوای محمدی حبیب من اگر دوست اینان
 شما خدا را تا طاعت کنید و طاعت کنید و آن طاعت خدا است که دلیل طاعت خدا این است پس اگر طاعت
 من کنید محب خدا باشید بلکه محبوب او گردید و وارث من گردید و در مقام حبیبی خداوند که معنی آن باشد که گوای
 میماند که دوست دارد شما را پس متابعت کنید مرا تا دوست دارد شما را خدا و با طاعت خدا میماند که دوست
 با طاعت رسول خدا و مشروطی شرط و وجودی و باز این طاعت است و علت او است پس این طاعت هم
 شرط طاعت است که اتفاقا و مسلم و تعالی است و هم علت طاعت است که وجود او مسلم و وجود او است و
 لا بد این طاعت که معلول متابعت است و وجود دیگر و بعد از ذی خیر آن طاعت باشد که شرط است و لا بد از
 مقدم است بر ذی پس مقام ثانی عالی تر و بزرگتر از اول باشد که اشارت بحکم الله جل و علا است که طاعت
 تعالی تا تعالی است و سلامتی از ذی من باشد و کل تعالی است و طاعت تعالی را میخوانند و رسول حق و متابعت کنند
 رسول را باید نگه هایت یا به صراط مستقیم که از طریق است پس معانی است و از اثر فخر و خیر است
 بر رسول و اتباع وی تنبیه بر آن کسی که تصدیق کرد او را و متابعت کرد و بالتزم شریعت وی و متابعت است
 اگر حاصل ایمان داشته باشد پس متابعت بر قول و فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم واجب باشد و اگر
 آنچه تشخیص کرده است دلیل قال سبحان فلا ربک لا یؤمن منی بلکلیک یا شریک منی و کلمه فخر و بزرگواری
 تعالی بجات پاک خود و پیغمبر گویند بیرون و اگر تمامی محمد را حق می دانند ایشان تا آنکه حکم سازند از پیغمبر که شایسته
 و متابعت است میان ایشان هم لای وانی انهم سراجا ما قضیت بسترنا بعد و خود شکی و شک و شکیان و حکم
 قول و فعل را تسلیم و شهادت بر این تو بظاهری و باطنی این اشارت بر توبه و فعلی از اطاعت و طاعت و طاعت است
 که باطنی باشد بجز رسول و ظاهر و باطنی خواند و باطنی خواند و باطنی خواند و باطنی خواند و باطنی خواند
 از تعالی صلی الله علیه و آله و سلم حق است و بعد از آن در باطنی خواند و باطنی خواند و باطنی خواند و باطنی خواند
 گفته اند که تعالی را میخوانند و تعالی را میخوانند و تعالی را میخوانند و تعالی را میخوانند و تعالی را میخوانند

تعبیر

عظمت علی و کرامت او که در دنیا و آخرت با او بود که از علم گیر و علم گیر نیست در او نیست بلکه از اشد این هر دو
 با او بود و خود را از هر دو علم با او بداند که هر دو علم از جهت جنات است از جهت جبار و علی
 علیه السلام از جهت آنکه ملک ملکات در دنیا است و در دنیا فائده نفسی از هر دو آمده است که در آن علم است
 علیه و آله سلم خیر را و عمل کرد در دنیا بر خست پس تشریح کرد و در دنیا استند انسان قوی در دفع نمود که عمل
 بر خست گشت پس رسید این خبر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس تا گفت بر خدا و کلام چیست حال بود
 که تشریح میکند از آنچه من بگویم پس خدا گوید بدستی من و انا ترین ایشانم خدا و صفای او و در وقت ترین
 ایشانم نمودی خوف و خشیت یعنی من با وجود این علم و خشیت عمل بر خست میکنم پس باینکه حق همین است
 و خستناهی حکمت چون در صلوات است که متضمن صلاح کار دین و دنیا است چنانکه آنحضرت که خدا دوست
 میدارد که عمل کرده شود بر خستهای او چنانکه دوست میدارد که عمل کرده شود بر خستهای او اگر چه عمل بر خست
 اختل و در دفع است و لیکن گاه گاهی عمل بر خست نیز محبوب و خوب می افتد بلاخط ترفیه و ترفیح و تفسیر آن

حکم عزیزت بگیر و در حدیث دیگر آمده است و اندانی لا فتاکم باسد و انما کم له کفنی اصوم و اطعمه و اصل و
 ارتقا ترفع نسائهن رغب عن شئی طیس منی و زوجه است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عمل عمل
 فی سته خیر من عمل کثیر فی بدعت و فرمود کسیکه زنده گرداند سنت مرا پس تحقیق زنده گرداند مرا و کسیکه زنده گرداند
 مرا باشد این نیز آمده است که کسیکه تسک کند بنده من زود فساد است من باشد او را اجر صد شپید و آمده است
 که تسک بنده بهتر است از عبادت بدعت یعنی اگر چه بدعت حسنه باشد چنانکه ایما کذاب خلا و قیل و مثلا
 چنانکه در سته واقع شده است بهتر است از بنا و باط و در نزد میرسد فاعل آن با علی مقام قرب و وصول
 برکت با قامت سه سه وصول رضای حق و مقرب است که در موم و در بدعت غیر سه سه است و آنکه چنین
 باشد که متوی و مروج سه بود از بدعت حسنه میگویند و آن جائز است از جهت رعایت مصلحت و حکمت و
 گفته اند که بدعتی است که واجب است فعل آن باشد تعلم حرفه و علوم الهی که نبود در زبان نبوت یا سنج
 مثل بنای بناط و مدارس و بقالی خیر و بیابان مثل چیزی و ترفه باقی کرده و در علم با قامت حسنه اگر چه قبیل و
 غیر بود اعلی و مروج است از بدعت اگر چه کثیر و کثیر بود منفعت و مصلحت و آن باسد و ترفیح و ترفیح که
 عمل آن در دنیا و آخرت بود و بیای آنکه در خود و کثرت نصوص این یکی که اینها از اینها هر دو
 اینها از اینها چنانکه سنت است پس لا فتاکم باسد و انما کم له کفنی چنانکه اینها چنانچه جاری شده است بر آن

سوره اجمالی کرده چنانکه در سوره اجمالی در بیان آنکه
 عادت بر باب معقول عالی تعلیف است و در جمله ادب با شخصیت است که استکمال کند و در قول و گفتار
 ابراهیم استکمال کند و در آن قول بود معارضه کند نفس را با نفس بگفتن تا یکدیگر قیاسی را به نفس خود نشود
 قیاسی را به هم و قیاسی است در مقابل نفس تو این و غیر داده نشود کلام شریف او را از شخصیتش بیاری که این
 است که با هم با آن فنون از معقول خواهد و ما در اشک شبیه میدانیم و موقوف انده نشود و قولی را
 به بعدیم موافقت این معقول که موجب ادب بر آستانت نعمت اولی تشابهات و تطبیق آن بحکما و شریک
 که گوید است و محسن تفریط و لیکن بعد از وصول بر تیر است حالت از مجر و استبعاد و خلاف عادت و
 سلف در آن جائز تسلیم و قبول است و این شش در تفسیر و حدیث که بیضی و شبا و وی کرده و در
 حاجت دیگر آن نیست باید در عظیم و خیر هم و نسال الله العالیة و با کلمه حکیم و تسلیم و وضعی و در استکمال
 و فکر و انابت و توکل در توحید در سل و واجب است در توحید در سل و تطبیق وی نیز لازم و گفته اند این
 است که نجات نیست در عید از عذاب خدا و توحید نیست رضای او که در آن یکی توحید در سل و در بر و بریت دیگر
 توحید در سل در متابعت پس محاکم کرده نشود بسوی غیر و رضای نگردد بجز غیر وی کند نقل صاحب این است
 در اربع السالکین از جمله ادب سول علیه السلام است که گزاف نیندیشود و عادات خواندن او را مانتند و در
 بعضی از اینها را قال الله تعالی لا تجلو ادعای رسول حکیم کند عارضه حکم بعضی از این آیت در غیر
 در قول است یکی که خوانند او را بنام بسیار که در چنانکه خوانند بعضی از شمار بعضی با بلکه بگویند یا رسول الله
 یا نبی الله یا توفیر و توضع و بر معنی مصدر بعضی است و دوم آنکه نگرانید خواندن او در شمار دیگر
 خواندن بعضی از شمار بعضی را که اگر خواهد جواب دهد اگر خواهد بود بلکه بر تقدیر خواندن او در شمار الله جواب
 یا نبی الله یا ابراهیم است و تخلص است آن گویا است خلد و چنانچه بعضی از کرم یا ایها الذین آمنوا
 و للرسول باذنا و عاکم لا یحکم است و درین تقدیر مصدر بعضی است یا اهل است شاید این حدیث این است که
 نماز بود و آنحضرت او را بخواند و در سوره ای که گفتند و از حدیثی که در حدیث بودم لهذا جواب فرمود پس فرمود
 آنحضرت یا گفته است ایها الذین آمنوا و للرسول باذنا و عاکم لا یحکم است و در حدیثی که در حدیث بودم لهذا جواب فرمود پس فرمود
 آنحضرت یا گفته است ایها الذین آمنوا و للرسول باذنا و عاکم لا یحکم است و در حدیثی که در حدیث بودم لهذا جواب فرمود پس فرمود
 آنحضرت یا گفته است ایها الذین آمنوا و للرسول باذنا و عاکم لا یحکم است و در حدیثی که در حدیث بودم لهذا جواب فرمود پس فرمود

صلوات
 بر
 سید
 عالم
 ربانی

شخص و وقت سالک بی محبت چندینی روح مانده و عبارات قوم در بیان معنی محبت و کثرت محبت آن
 مختلف آمده و فی الحقیقه اختلاف این مقال ناشی از اختلاف احوال است و اکثر آن در شرح ثمرات و ثمرات محبت
 است نه حقیقت او و در او حسب لدنیه از بعضی محققین نقل کرده که حقیقت محبت نزد اهل معرفت از معلوماتی است
 که تعریف و تحدید نمیتوان کرد از آنجمله شناسیدن آنرا که کسیکه قائم است بوسی بطریق و بدان که ممکن نیست تصویر
 از آن و تحدید زیاد میکند آنرا تا پس حد او وجود او است آسمی و این کلام در ذوق و محبت و وجدان است و بلا
 بسبب وضع لفظ معنی او میل و انجذاب قلب است تخریری که موافق و در خوب است و اثر ادراتی منجبات و آثار
 و ثمرات و شواهد و علامات است که اشارات قوم بر آن واقع است پس بعضی گفته اند که محبت موافقت محبت است
 در جمیع احوال و ایشار و وجود و طاعت است بر شهوات نفس و امارات قلب و بعضی گفته اند که محبت محو شدن صفات
 محبت فانی شدن آن در صفات محبوب ذات وی و این از احکام فنا در محبت است و در دنیا باید آنرا که کسیکه
 فانی گردانیده است او را وارد محبت و گرفته است او را از وی تمام و او برین بسطای گفته قدس سره محبت که پیدا
 بسیار از نفس خود بسیار پنداشتن کم از حبیب و محب صادق اگر بیل کند برای محبوب و جمیع آنچه قادر است بر آن
 کم می پذیرد آنرا و شرم دهد و اگر باید از محبوب خواند که چیزی بسیاری پذیرد آنرا و گفته اند محبت آنست که
 بجنه تمام خود را برای کسی که دوست میداری او را باقی نماند برای تو از تو چیزی و گفته اند محبت محو شدن سوا
 محبوب از دل و کمال محبت تقاضا میکند آنرا و تا در دل بقیه ایست در غیر او محبت غیر آنچه جاست محبت در دل
 و معلول نیست و بعضی گفته اند محبت سفر قلب است به طلب محبوب شوق بقای وی و تخیل لسان بکرا و
 علی الدوام و من احب ما اکثر فکر و و این نیز آثار و علامات محبت است و حقیقت محبت میل قلب است بسوی
 چیزی که موافق است آنسانرا یا استلزام او است یا در آن حسن طبع هر محبوب صورت میل و اصوات حسه و اظهار در آن
 و استیاده آن و با و باک عقل و قلب معانی باطنیه شریفه هر محبت صبا بچین طهار و آنرا که ماثور و معروف اند سیر
 میل و اقبال منتهی بر آنکه طبع انسان باطنی و مشغول نیست یا مثال ایشان با حب از محبت احسان انعام
 است و تحقیق محبتی که داننده شده اند نفوس بر محبت کسیکه احسان کرده اند ایشان و یا بکلیه سبب محبت
 منبج است با احسان این اسباب همه ثابت است در حق سید السادات و منبع البرکات علیه افضل الصلوات
 و اعلی السلمات و آنحضرت جامع است بر این معانی با که موجب محبت اند اما حسن و جمال صورت ظاهر و فضل
 و کمال و اخلاق باطنی گذشت چیزی از این و باقی سابق آنچه در وی کفایت است و اما احسان و انعام

و من صلی الله علیه و آله و سلم بر ائمه از ذات و صفات و تعلیم کتاب حکمت و هدایت بفرموده است
 و اتفاقاً از فرمایش و کلام اسحاق و انعام اجل و عظیم است مندی تعدد او و اکرم است از روی نظر از حسن
 این رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم که نام افضل بود اگر امام هم باشد مثل است از روی منفعت و اعاذت از انعام
 آنصاحب فضل عظیم بر کافه مسلمین که وسیله ایشان است بسوی هدایت و منفعت است از عنایت فدائی
 است بخلع و کرامت و شایسته است و ایشان را زود پروردگار و موجب تقیای دائم و نفع سر و عظیم العباد
 پس ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مستوجب محبت حقیقت است بشرط و جمله و چون جاری
 است عادت آدمی زود بر آنکه دوست میدارد کسی را که احسان کرده بچاره و دو بار بفرستد را که فانی است بطلان
 کرد او را از محکمتی مستثنی که زانگت پس چگونه کسیکه رسیده است از روی نعمتهای دائمی ابدی نگاه داشته است
 از غیبتهای سرمدی و چون هست زود که دوست میدارد کسی را که چیزی از صورت جمیل و صورت حمیده دارد
 پس چگونه کسی که جامع تمامه انواع حسن جمال و مادی جمیع اجناس فضل و کمال باشد پس مستحق موجب آن
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که محبت ما را او را او فرودا و اولی و اعلی از محبت ما الفتن مایل اولاد و اولاد
 خود را باشد و هر که ایمان آورده است با آنحضرت ایمان صحیح با خلاص خالی نیست از وجدان چیزی با زمین محبت
 و لیکن بعضی خطا و فراموشی یا قصد و بیخبری که در بار بزرگان شنوایان و خدمت و تقرب بخلعت است اعاذنا الله
 و شک نیست که خطای بعد از معنی اتم و اکمل است زیرا که این شرفه موقوف است و موقوف ایشان آنحضرت

عیانی است چنانکه آن آری که ستوست معلوم میگردد و قال الله تعالی قل من کان ابائکم و ابائکم
 فانحاکم و انکم و حشرکم معلولان اقرتموا و تجارة تفکون کساذبا و یساکن تر منوننا احب الیکم من الله

و رسول و جهادنی سینه الایة و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یومن احدکم حتی انکون احب الیه من
 والده و ولده و عذایته نسائی بتقدیم ولد بر والد و در روایتی و انکاس الجمعین و در حدیثی من ابی و الله
 و در روایتی من لیسه نیز آمده و این اتم مراتب محبت است و در عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده که گفت ای
 رسول الله تو محبوبتری نزد من از هر چیز دیگر از نفس من پس فرمود آنحضرت علیه السلام ایمان نیاید یکی از
 شما تا آنکه با شتم من محبوب تر نزد من از نفس او پس گفت عمر سوگند میخورم بخدا می گوید تا او است و تو
 کتاب را تو محبوبتری نزد من از نفس من پس گفت الان با عمر و بعضی روایات آمده است که آنحضرت
 علیه السلام و سخی در سینه بخورد و تصرف کرد و حاصل شد که این معنی و گفته است سبیل قسری کسیکه

تبریت در ولایت رسول را صلی الله علیه و آله و سلم بر خود و جمیع احوال و نه بینه نفس خود را در ملک بخشید حلاوت
 بهشت او زیرا که آنحضرت گفته است صلی الله علیه و آله و سلم لایمن احدکم منی الا کون اغتسل لیه من نفضه الحشر
 و گفته اند بعضی ز یاد یعنی تا ایستار کنی رضای برابر هوای خود اگر چه باشد روی پلک تو از تو معلوم شد که
 بخت جزو اعتقاد و خطبت نیست زیرا که آن حال بود عمر را پیش ازین قطعا صاحب اهب له بینه گفته که توفیق
 عرضی الله عنه در اول امر شناسایی او نفس از جهت آن بود که بخت انسان نفس خود را طبعی است و جهت
 اختیاری توسط اسباب موجبات علم برباط و مصالح و فوائد آن قیاسا و اراده حضرت در عمر بخت اختیاری
 زیرا که ناهیت بطلب طبع و تغییر جبلت و برین تقدیر جواب عمر سخت بکلم طبع بود بعد از آن تامل کرد و شناخت
 باشد لال که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باید که احب باشد ز روی از نفس وی از جهت بودن آنحضرت سبب
 نجات وی از مهلکات دنیا و آخرت پس خبر داد بانچه تعاضا میکند آنرا اختیار پس ازین جهت حاصل شد جواب قول
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم الا ان یا عمر یعنی اکنون شناختی حقیقت حال ما و جواب دادی آنچه واجبست
 انتهی و نزد این مسکین آنتست که خبر عرضی الله عنه اولاً از حکم جبلت بود و آنچه حاصل شد او را بعد از تحمل حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه با سم من مجبور تر زد تو از نفس تو نیز بخت طبعی بود و قول بانکه طلب طبع و
 تغییر جبلت ممکن نیست کلی نیست بسا از طبع و غرایر که بر ماضیات و مجاهد تغییر پذیرفت و بتصرف و جهت
 حضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم از نفوس صحابه زائل شده و تنزیه یافته و غلظت نورانیت بدل
 شده خصوصاً از محل قابل و مستعد مثل نفس عمر رضی الله عنه و موید اینست آنچه در حدیث دیگر آمده که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم از عمر رضی الله تعالی عنه پرسید که حال چیست جز مرا دوست میداری تو یا عمر گفت نعم
 یا رسول الله بخت من بیشتر است میان اهل مال و ولد و نفس پس آنحضرت دستی بر سینه عمر زد و فرمود الا ان
 چگونه می یابی یا عمر گفت عمر بخت اهل مال و ولد است و بخت من است پس بار دیگر دستی زد و
 گفت چه ساقط شد جز بخت تو یا رسول الله و نیز ظاهر آنتست که بخت اختیاری باشد لال باشد عمر رضی
 عنه از جهت ظهور آن و مطلوب می رضی الله عنه ازین قول طلب تمنی حضور مرتباً صلی که بخت جبلت
 خواهد بود و معلوم شده است که غلبه بخت بجای میرسد که سرایت میکند بطبیعت چنانکه از حدیث اللهم اصل حکم
 اصحابی من املی و مالی و نفسی و من المار بالباردالی العطشان ظاهراً میگردد اگر بخت نفس شایسته اختیار
 باشد ما در بخت عطشان ما را بار در اختیار اصلا داخل فرودانم و باید التوفیق و گفته است علی بن ابیطالب

تقریب

رضی الله عنه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محبوبترین سبوی ما تا سوال ما و اولاد ما و پدران ما و اولاد
ما و از آب سرد بر تشنگی و وصل اعظم ثواب محبت و عزای آن نبوت است با محبوبیت سبوی در حال
اگر چه محارقت جسمانی در میان بود و حدیث شریف آمده است رضی الله عنه که آمد مردی نزد آنحضرت صلی
علیه و آله و سلم و گفت ای سائقه کی خواهد شد قیامت یا رسول الله و خود آنحضرت چه آماده کرده بود از اجناس
برای قیامت یعنی از قیامت چه می پرسی علی کن که روز قیامت بکار تو بیاید گفت آماده کرده ام برای قیامت
از کثرت نماز و روزه و صدقه و لیکن دوست میدارم خدا را و رسولی را فرمود آنحضرت انت مع من محبت و از
صفوان بن قنامه آمده که گفت بهرت کردم بسبوی رسول خدا و آنچه در او را و گفتم یا رسول الله بده مرا دست
خود تا بیعت کنم ترا پس او آنحضرت مرا دست مبارک خود را و گفتم یا رسول الله ای احب کمال المومنین صاحب
روایت کرده اند این لفظ را از آنحضرت عبد الله بن مسعود و انس و ابی ذر و از امیر المومنین علی رضی الله عنه
که آنحضرت گرفت دست تمام مسیحین از رضی الله عنه و فرمود که یک دست دارد این دو را و پدر ما در این دنیا
باشد با من در رجه من روز قیامت و در اینجا خایه بیالفاست که فرمود که باشد در رجه من با ما که در اوقات نزد
و محبت است نسبت به دیگران که آنجا اکتفا بطلاق بیعت کرد و روایت کرده شده است که آمد مردی نزد آنحضرت
و گفت یا رسول الله تو محبوبترینی نزد من از اهل و مال من و من چون یاد میکنم ترا صبر نمیتوانم کرد تا می آیم و
نظر میکنم به حال مبارک تو و من یاد میکنم موت خود را و موت ترا و میدانم که چون می درانی تو بهشت را برداشته
میشوی با پیغمبران در مقام اعلی و گرامی و اگر می درایم من نمی بینم ترا پس فرستاد خدا تعالی من بطبع الله
و الرسول فابو لنگس مع الدین العلم الله علیه من النبیین الصدیقین الایس خاندان آنحضرت آمد در آنوقت
این ایته را روی و ذکر کرده اند بعضی مفسران این قصه را در توبان مولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود
سخت محبت در آنحضرت را که صبر از وی پس آمد روزی نزد آنحضرت و حال آنکه تشنه و شکسته است رنگ روی و
شناخته میشود در روی او اندوه پس فرمود او را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه حال داری و چرا تشنه
شده رفت رنگ تو و گفت یا رسول الله نیست در بیماری و نه در روی جز آنکه چون من گفتم به حال مبارک ترا متوسس
میشوم و منت نشدیم تا می آیم می بینم حال جهان اما می ترا بیشتر یاد میکنم آنوقت را و بیشتر سم که نه بینم ترا آنجا که
که شما ایامی که میشود با پیغمبران علیه السلام و من گردانم در بهشت در رتبه پیمان ترا زودتر تو خواهیم نمود
اگر در آیم می بینم ترا اما بد پس فرمود این ایته در بعضی تفسیر در شان بعضی از اصحاب رضی الله عنهم می آید

آمد غلی الا جمال و در حدیث دیگر آمده که در مجلس شریف می نشست و نظری بجل میباید نمود و وقت
 و اصلا بجانب دیگر نگاه نیکو و نمود صحبت عال تو گفت پند و ما در من فدای تو بلو بار رسول باشد هر که
 شویم بحال مبارک تو و ذوق میکنیم دیدار تو اما غم از آن دارم که چون روز قیامت شود بر میدارد ترا ششالی
 پس محتکالی این آیه و ستاد و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت من اجبني كان معي في الجنة
 پوشیده نماز که در او بصیرت مساوات در ذریعها بود اگر چه در بعضی احادیث کان فی درستی نیز واقع شده
 پس او بودن در بهشت است بچینی که سنگن شوند از دیدن جمال وی صلی الله علیه و آله و سلم و رفع حجاب اگر
 از دور باشد و چون نماز گردانیده شود حجاب حاصل میشود مشاهده و معیت منوی همه را حاصلست و در باب
 محبت را مشاهده میر باشد و غم داند و ایشان از فقدان رویت و مشاهده است و این است در او بصیرت
 و الامیت قلبی همیشه مشاهده بصری حاصلست چنانکه در بعضی عرفات میفرمود که در دیده قوی هست که
 میر کرد و شناسیری را و نزول نکردی منزلی را مگر اگر ایشان باشند مجوس داشته است ایشانرا عذر پس است
 منوی بروج است نه مجرد دیدن بقلب نه بقلب لهذا بود نجاشی قریب من دم با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و حال در حبشه بود و بود جدا بعد بن ابی ابد خلق او و می یا آنکه میبود با وی در مسج و لیکن همان ششاقان
 با وجود معیت قلبی بصیری نیز میخواستند تا دل و دیده هر دو تمتع و محظوظ باشند گفت بنده مسکین نوامد
 قلبه بنور الیقین چون ششاقان شکایت کرده اند از حرمان رویت بصری در قیامت بجهت علو درجه
 آنحضرت در آن موطن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بشارت داد ایشانرا که آورد دنیا چون در رویت قلبی
 و بصری افتراق و تفاوت است در العالم که بصیرت متجدد میست حاصل شود که هیچ پرده در میان نگذ
 و اند اعلم و وصل در میان بعضی از آنچه وارد شده است از سلف و آنکه از آثار محبت رسول خدا و شوق و
 صلی الله علیه و آله و سلم روایت است از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از سخت ترین حالت
 من در محبت منج وی اند که می آیند بعد ازین دوست میدارویکی از ایشان کاشکے پیدا در او در مقابل اهل مال
 خود یعنی همه مال خود را بدهد و فدا سازد و دیدار ما حاصل کند و این تنامی دیدار شریف و الهی محبت آنحضرت
 است که اگر باطن پرین هم حاصل میشد میگردد برین معنی مراد دیدار آنحضرت است در زمان شریف آنحضرت این
 بطریق وض و تقدیر است بخاطر این مسکین میرسد که اگر مراد دیدن آنحضرت بعد از وی باشد در تمام دنیا
 سایر صلهای قدس را میباشد در قیامه چنانکه کل اولیای را می باشد نیز در دنیا باشد یعنی چنان مشتاق جا

و وصل آنکه رویت آنحضرت

و در بعضی شریف اویند که اگر آنرا بچهل اهل و عیال دریا بند اگر چه در خواب هم باشد غنیمت میدانند تا فایده
 انشرفی روایت است در این استحقاق که زنی از انصار کشته شد پنداره و پر او را و زوجه او و پنداره بار رسول صلی
 علیه و آله و سلم پس پرسید آن زن چیست حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند نیمی است گفت
 ای مرد چنانکه دوست میداری گفت بمانید ما تا به نیم حال مبارک او را و چون دیدیم آنحضرت را کل مصیبت
 طویل بر منصب بعد از سلامت تو فرود آسانست و در بعضی روایات این خط آمده که چون ایام بر قامت تو
 احد که دشمنان آنحضرت کشته شد و بسیار شدند و در مدینه زمان فریاد کنند و بیرون آمدن از انصار پس پیش
 آمد بر او و در او پسر و شوهر و پسر خود را که همه کشته شدند و در نمی یا بدان زن که بگدام یکی از پناه پیش آمده است
 و هر کرامی بنیدار ایشان اقباله بر زمین می برسد این کیفیت میگویند بر او است و پدر تو و پسر تو و زوجه است
 میکند آنها و میگوید پیغمبر خدا کجاست گفتند در پیش است تارفت در رسید با آنحضرت و گرفت طرف جامه مبارک او را
 و گفت پدر ما و در من فدای تو باد یا رسول الله پاک غلام و قتی که تو بسلامتی از هر که هلاک شد و چون بیرون
 ایلی که نیندیشد راضی الله عز و جل مردم تا بکشند او را گفت مرا ابا یوسفیان بن حرب سوگند میدهم ترا ای نبی
 ای دوست میداری که عمر الان بجای تویی بود که میزدیم ما گردن او را و تو در اهل خودی بودی پس گفت زید بخدا سوگند
 دوست میدارم که عمر علیه السلام اکنون درهای خود باشد و نخواهم که در دست شریف وی بسوزد خاری من اهل
 خود با تم گفت ابا یوسفیان فریدم من از مردم احدی را که دوست دارد کسی را چنانکه دوست میدارم صاحب عمر خود را
 و از این عباس رضی الله عنهما آمده که می آمد زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و سوگند میخورد که بیرون نیامده ام
 از بعضی زوج و نفوت وی بر زمین دیگر بیرون نیامده ام مگر از جهت دوست داشتن خدا را و رسول خدا را چون
 مستر شد بلال رضی الله عنه فریاد کرد زن وی و گفت ای فرستاده و در روایتی و اگر آه گفت بلال و اطراه خدا الهی
 و ایتم او خوبتر می خوشی و شادی و ملاقات کنم دوستانم که هر گروه اویند و نسیم با قائل انشا عیت
 در غربت هر کیم تنهایی نیست به یاران عزیزان طرف بیشتر اند و از جمله بنت خالد بن سعدان آمده اند که گفت
 نبود خالد که جای میکرد نهان خواب خود مگر آنکه ذکر میکرد شوق خود را بر رسول خدا و اصحابی از مهاجرین انصاری
 و نام می برد ایشان را و میگفت هم اصلی و فصل ایشان اصل من غده بسوی ایشان آمد وی میکند دل من صلا
 شد شوق من بسوی ایشان زد و کن ای پروردگار من بعضی روح بر بسوی خود گریه میکرد وی نالید و میگفت این
 کلمات را و قلبه میکرد و از خواب روایت کرده شده است بنا بر کبر صفتی که میگفت سوگند بخدای که فرستاده است

تراجمی که اسلام ابو طالب خشک شدن کننده ترست چشم مرا از اسلام وی یعنی ابو طالب که پدید می آید که
خشک کننده است چشم تو را چنین کیفیت عزتین الخطاب بیاس رضی الله تعالی عنهما که اسلام محمد بن محمد
است ترمذی از اسلام خطاب زیرا که محبوبتر است نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و رعایت است از نزد
ابن اسلم گفت بیرون آمد رضی الله عنه شبی برای دعاست خلق پس بعد چراغی را در خانه پیرزنی نیز در چشم
راوی گوید علی محمد صلوة الابرار علی علیه الطیبون الا جبار قد کنت قوا باکبار بالاسما یا لیت شجری والنایا
اطوار اهل جمعیتی در حین دعا در یاد می آید آنحضرت را الهام شوق میکند بقای او پس نشست و عمر گفت عاده
آن قول در این عاده کرد بصورت مزین گریه و درین حکایت در آن است رعایت کرده شد است که عید الله بن عمر خوابگاه
او پس گفت شد را با او که محبوبترین مردم باشد تو را در این وقت پس یاد کرد با محمد پس شش پایی او در روایت کرده شد
که آمد زنی نزد عافیه و التماس کرد که بکنایه ای بهای من قبر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسجده عافیه
گردد که آن زن تا جان او رضی الله عنهما و از زید بن عبدالعاصی صاحب الاذان آمد است که کار میکرد در بستان که
راهدا بود پس آمد پیشش و بفرمودت آنحضرت رسانید پس هر دو زاری نمودند خداوند بفرمود تا آنکه بنیم عهد از محبوب خود
و هیچ یکی را پس رفت بصر او و مثال این دعا از بعضی اصحاب دیگر نیز ما ثور است و وصلی سلامات محبت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم بسیار از اهل بوا حطم اتباع و اعتقاد با او و استعمال سینه و سلوک طریقه و اجتهاد ابدی و
سیرت نادر و قون نزد خدا و شریعت و عدم تجاوز از حد طاعتی صلی الله علیه و آله و سلم قال الله تعالی
قل انکم تجنون الله فاتبونی بحکم الله پس گردانید متابعت خود را دلیل و علامت محبت خدا و محبت
تجداد رسول خدا یکی است و لازم یکدیگر در ساله قشیری از ابو سعید خدری آمد که گفت دیدم آنحضرت را
صلی الله علیه و آله و سلم در تمام و گفت با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که محبت خدا باز داشته است تا از محبت تو یعنی
محبت من با تو چندان است که اصلا غیر تو نیز دارم و با او غیر تو کنم و دیگر غیر تو مشغول نشوم ولیکن چون محبت
حق را وصل و مقدم است و تالیف و موافق جان او در بجهت فرصت را و کنایه محبت دیگری نگذاشته است
بمقتضای محبت تو چنانکه من بخواهم بچونمی آید و این آیه تفسیری است و سکر حال است و در مرتبه صحیح اجمالی
و همین که آنحضرت علیه السلام در جواب وی چه فرمود بسیار که من احب الله فقد احبته کسیکه دوست پیدا و خا
بین تحقیق دوست پیدا و مرا یعنی دوستی خداوند است حق یکی است و لازم یکدیگر اند ولیکن از جهت غلبه یک
و عدم تمیز اطلاع بر حقیقت حال از است نظر بصیرت نیر و در این است سبب اشتباه بعضی کوتاه میان که

و وصلی سلامات محبت رسول خدا

حضرت خدیجہ و سادات آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مفارقت میدقتند و نیز بر دشمنی و اذیت نمی شوند و این
 سخن در رساله جدا آورده و بعضی از مدعیان با شکی بر این گفته ایم و توانند که این کلام محب و در پاشدیر ابو سعید
 که این که تو بیگونی نفس نماند و خطا نقص است باز که در این خیال کرد و این سخن گوید لیکن چون ابو سعید از
 صاه و خان باه و خاصگان و نگاه و جهان آگاه است ندانند که در پیامبارک و معذور داشت و منع کرد بر فرق
 و زری و نمود و ضعف و شدت شوق اگر حقیقت حال خواهد فهمید و رفع اشتباه و البیاس نمود و مثل این از
 با لید بصیرت نیز نقل یکسند و الله اعلم بحقیقه الحال و آن نیز بر مثل آنچه گفته شد معمول خواهد بود و بعضی از مدعیان
 محبت علت متابعت و باعث بران است پس متابعت دلیل و علامت محبت باشد و گفته اند که محبت ناشی
 میگردد از مطلقه نعمت و بقدر اطلاع بر نعمت چنانچه قوت محبت و این بلا خطه احسان است و بشاوه
 حسن و قدر آن نیز پیدا میشود و متابعت یکسند به محبت بالذات مقتضای اتفاق و اتحاد است و چون متابعت
 ناشی از محبت است فطری و طبیعی و طاعات و عبادات نخواهد بود بلکه غذای قلب و نسیم روح و سرور خاطر و
 قره عین خواهد بود و اعظم خواهد بود از لذات جسمانیه خصوصاً تصور محبت آنحضرت چنانکه آمده است من احب
 سنته فقد احببته و من احببته کان معی فی الجنه و در حقیقت محبت لذات است و محبت طاعت نمودن دلیل طاعت است
 و گفته اند که نیست هیچ معنای اشرف و افضل از متابعت حبیب لیکن باید دانست که این با قوی و کامل طاعت
 محبت است و هر که متصف است به صفی متابعت کامل الهیه و غللی مرتبت است هر که تمام طاعت در بعضی امور
 ناقص الحقیقه درونی بالذات است و لیکن از اسباب محبت و انصاف بدانند بیرون نیست و دلیل آن قول آنحضرت
 در این شخص کج جزده است و در شهر بخر و مکرر واقع شد این فعل از وی پیش لعنت گردید و بعضی مردم فرمود
 لا یخونوه فان ربیب الله و رسول الله و ان اولی بعد از پیام نزد آنحضرت می آید و خبری از اناشیای رسول
 توه و نبیری و مانند آن می آید و آنحضرت علیه السلام نیز از چیزهای شکرانها می فرمودند و مانند آن بوی خطا
 و غیره و نا هر دو ساشی است و ما شهری اویم و از بعضی کتب معلوم میشود که نام این شهرین عمر حید است
 لقب بخار و نا هر دیگر است و الله اعلم و آنچه معلوم میشود که اصل محبت همان اصل انجذاب است اگر چه در بعضی
 تقصیری رود و نیز معلوم میشود که ترکیب کبیره کافر نیست چنانکه در مباحث است و لیکن باید دانست
 که استمرار ثبوت محبت الله تعالی در بدل عاصی مشرک و متفید است بلکه تا دم باشد و چون محبت بلا طاعت
 کرده شود بدوی خدایش کفایت کند گناه را بخلاف آنکه واقع نشود و ثابت از وی در پیش این نیست که بکار

و ثوب و اجواب بران مرتبه طبع حدیث و ختم گشته و سلب کرده شود از وی ایمان و الیاء و باید از علامات محبت
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کثرت ذکر شریف اوست چه کثرت ذکر از لوازم محبت است من واجب است که ذکر
 و بعضی تعبیه کرده اند محبت را بدوام ذکر محبوب این سعادت در خدمت علم حدیث و مطالعه کتب علم غیر حاصل
 است و اصحاب علم حدیث را نسبت به خاص اشخاصی مخصوص با جناب است که دیگر انزانیست که همیشه احوال و
 صفات شریف ذکر زبان و در جهان ایشان است و معرفت صفات و شناخت احوال تعین و تشخص مرفعت
 با برکات او را نزد ایشان حاصل و همیشه تمثال مجال شریف ملحوظ نظر و نصب العین ایشان باشد و پیوندان
 بصورت خیالیه وی قوی متصل شود و چون نام شریف مذکور گردند لذت آن در دل میانند و عظمت سستی
 در دل مشاهده کنند و مستحضر یابند و همیشه حاضر در گاه باشند و ایشان را درین باب مشارکت و شائبه
 است بحضرات صحابه رضی الله عنهم اجمعین که مطلع اند بر احوال افعال و اقوال آنحضرت و مخصوص باند
 بصاحب و مجالست و مکالمات شریف غیر آنکه ایشان را صحبت معنوی است و از صحبت صوری هموراند و
 این یکی از فوائد عظمی است که حاصل میشود مرزبانان قبر شریف او را و حاضران بقاع نیت را و در واقع چون
 شب روز ذکر شریف بگذرد آنحضرت که متعلق با خلاق اند است بقضیه فاذکر ولی اذکر کم ایشان را نیز ذکر
 کنند و صلوات که اقرب وسائل است جز این علم شریف است و از بزرگی نقل است که میگفت اشرف احوال
 و اقوی دواعی را بر تحصیل حدیث و خدمت این علم این لفظ است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم و از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم توفیر و تغیر اوست نزد ذکر شریف وی صلی الله
 علیه و آله و سلم و اظهار خشوع و خضوع و انکسار و سماع اسم مبارک وی و هر که دوست میدارد کسی را خضوع
 میکند او را و او بود صحابه بعد از وی وقتی که ذکر میکردند آنحضرت را که میگردد و خشوع می نمودند و برین حالت
 بر تن ایشان موی از جهت غایت تعظیم و هیبت و جلالت وی صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین تا همین من بعد
 رضوان الله تعالی علیهم اجمعین را با بر این سخن گفته که واجب است بر هر موی من هر گاه ذکر کنند آنحضرت را یا
 ذکر کرده شود نزد وی که خضوع و خشوع نماید و ساکن گردد و حرکت خود بگیرد و او را هیبت او و جلال آنحضرت را یا
 در حضور شریف می بود و تا او بکند آنچه او بکرده است ملاحظه بجانان و بود و ابو ایوب سبجانی چون ذکر میشد
 آنحضرت نزد وی گریه میکرد تا رم میگردد بر حال وی مردم و بود بعضی از کثیر المزارع و التبسم و چون ذکر کرده
 میشد نزد وی پیوسته صلی الله علیه و آله و سلم نزد وی گشت رنگ می بود عبد الرحمن بن القاسم رضی الله عنهما

در علامات
 محبت آنحضرت

چون ذکر کرده میشد زودی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دیگر گونه میشد رنگ مبارک وی و خم میگشت پشت و
 قامت می آمد آن بر عینت ایشان اوروزی گفتند بوی این چه حال است که ترا پیدا میشد و گفت اگر میسر بود
 من بیهام انکار میکردم در این را تحقیق دیدم من محمد بن المنکدر را بود وی رضی الله عنه سید القوا نزدیک بودیم
 ماکه می پرسیدیم ما او را از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مگر آنکه گریه میکرد تا رحم میکردیم بروی و تحقیق چون
 ذکر کرده میشد زودی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نگاه کرده میشد بسوی رنگ وی می گویا کشیده شده است
 ندوی خون خشک میشد زبان وی در دهان وی از جهت بیست رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و بود عامر
 بن عبد الله بن ابراهیم رضی الله عنهما چون ذکر کرده میشد زودی آنحضرت میگرفت تا باقی نمی ماند در چشم او
 اشکها و چو زهری رفته الله علیه از کوارترین مردم و نزدیک ترین ایشان صحبت چون کرده میشد زودی
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چنان که میگشت گویا نمی شناسی تو او را و نمی شناسد وی ترا بود صفوان بن سلیم
 از تبعدان و تنزهان چون ذکر کرده میشد زودی صلی الله علیه و آله وسلم بسیار میگرفت تا آنکه بر میخواستند
 مردم از پیش وی و بر جاشی خود میگذاشتند او را و بود قتاده رضی الله تعالی عنه چون میشد نام شریف
 آنحضرت را میگرفت او را گریه و ناله اضطراب بود عبد الرحمن بن مهدی چون میخواند حدیث را در میگردد مردم را
 بسکوت و بیگفتی لاتر فوا اصواتکم فوق صوت ابنی و میگفت واجب است انصاف نزد قرأت حدیث وی
 چنانکه واجب است نزد سماع قول و در صلوة و ستاون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نزد سماع اسم شریف کلامی است که پیامبر
 خود انشاء الله تعالی از علامات محبت صلی الله علیه و آله وسلم کثرت شوق است بسببوی تعالی می آید که هر چه دست و دست میزد
 تعالی حبیب تا آنکه گفته اند بعضی المتهی الشوق الی الحبیب لهذا بود صاحب جنسی مدغم جمیع چون سخت میشد شوق ایشان و
 دیگر گرفت ایشان از سخنش محبت قصد میکردند ملازمت آنحضرت و تعالی می بستند بنشانه جهان جانان می لذت میگرفتند
 عشقش وی و نظر بسوی وی و تبرک بوی صلی الله علیه و آله وسلم در حدیث اشعر بن آمده که در وقت جمع
 مریزه رخساره میخواندند و میگفتند هذا لیسى الالاجته محمد اوصیه و تحقیق گذشت بعضی از آثار از قول بلال و عمار و خاتم
 سبدان بر ایشان آنچه مناسبین با نسبت از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم محبت است
 کسی را که تعلق دارد بوی از اهل بیت وی سلام الله علیهم و صحابه او از مهاجرین انصار رضی الله عنهم
 اجمعین در ادوات کسیکه معاوات دادند ایشان در شام میکنند ایشانرا نیز که دوست دارد کسی را دوست
 چهار دوست او را دشمن میدارد دشمن او را و فرمود آنحضرت علیه السلام در حسن مسکن رضی الله عنهما

از این صلوات
 از این صلوات
 از این صلوات

نمازها

خداوند اسن دوست میدارم ایشانرا پس دوست دار ایشانرا و فرمود کسیکه دوست داشت ایشانرا تحقیق دوست
 داشت مرا و را کسیکه دوست داشت مرا پس تحقیق دوست داشت خدا را و کسیکه دشمنی داشت ایشانرا دشمنی داشت
 مرا و کسی که مرا دشمنی داشت دشمنی داشت خدا را و فرمود در فاطمه زهرا رضی الله عنها وی گوشت پاره ای است
 در غضب می آید مرا چیزی که در غضب می آید و فرمود عاقله را در اسامه بن زید دوست در ای فاطمه او را
 زیرا که من دوست میدارم او را فرمود در باب اصحاب بگیر ایشانرا بدین و کسیکه دوست میدار ایشانرا پس سبب
 دوستی من دوست میدار ایشانرا و کسیکه عداوت دارد با ایشان پس سبب دشمنی من دشمنی میدار ایشانرا و کسیکه
 ایذا کرد در ایشانرا پس تحقیق ایذا کرد مرا و هر که ایذا کرد مرا ایذا کرد خدا را و هر که ایذا کرد خدا را نزدیک است که بگیر
 او را و عذاب کند و فرمود نشان ایمان دوست داشتن انصار است و نشان تفاق دشمنی داشتن ایشان است
 و فرمود کسیکه دوست داشت عرب را پس دوستی من دوست داشت ایشانرا و کسیکه دشمنی داشت عرب را پس بر
 من دشمنی داشت ایشانرا و از علامات محبت آن سرور علیه السلام شفقت بر امت است التزام نصیحت و سعی در اقامت
 مصالح و ایصال منافع و دفع مضار ایشان است و در حقیقت هر که دوست دارد کسی را دوست میدارد
 هر چیزی را که دوست میدارد وی آن چیز را و این بود سیرت سلف حتی در مناجات و شهادت نفس چون
 انس رضی الله عنه که آنحضرت تمیج میکند که در آن قصه همیشه دوست میداشت که در او و سلیمان بن علی
 و عبدالمدین عباس و عبدالمدین جعفری آمد نزد سلمی که خادمه آنحضرت بود تا بسازد ایشانرا طعامی
 که خوش میداشت رسول خدا آنرا الحدیث و از آنجمله دوست داشتن علما و صلحا و متابعان سنت و بعضی جاهل
 و فساق و اهل بدعت و استشفال هر که مخالف شریعت است قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالهدی و الیوم
 الاخر یوادون من عاد الله رسوله ولو كانوا اباهم و این جماعه اصحاب صنی الله عنهم کشته شدند پیران پسران
 و برادران و دوستان خود را در طلب صنایعی صلی الله علیه و آله وسلم گفت عبدالمدین عبدالمدین با
 که از مخلصان در گاه بود و پدرش را من رئیس منافقان اگر خواهی تو بیارم مرا و اینی پیدا و چون گفته بود
 این منافق لمن رجعت الی اللدیه لیخرجن لا غیر منها الا اول و مراد با غیر خود را دانسته بود و با اول اصحاب آنحضرت
 ما و رجوع کرد بدین این پسرش شمشیر دست گرفت بر دره بنیه مطهره آمد و با بیستاد و گفت به پدر گوی زبان خود که
 اما اول الناس اصحاب محمد اغفر الناس اگر نمی برم سرترا گفت راست میگوئی و میکنی همچنین گفت میکنم پس
 از زبان او این اقرار گرفت و گناشت و حویصه و مجیبه و در برادر بودند که خردترین ایشان ایمان آورده بود

و از طاعت است

و از آنجمله است
علا و صلی

و آنحضرت علیه السلام او را بر قبل پیروی که از حضرتان وقت بود که شته براندگان او پیروی گفت ایابیکشی
 تو بروی دراکر به شکم با از انداخته است او است گفت او چه باشد اگر آنحضرت بفرمایند که ترا یکشم ترا همین ساعت
 یکشم پس آن برانداز جامی درآمد و انصاف داد و گفت محبت منی است که تو اختیار کرده و این همه محبت داری پس
 وی نیز مسلمان شد و از علامات محبت آنحضرت علیه السلام محبت قرآن است که آورده است از نزد بار تعالی
 و مهدی و هادی و متعلق است بآن چنانکه فرمود عائشه رضی الله عنهما کان خلع القرآن و محبت تلاوت است
 و عمل بوسی و تفهم و تدبر وی و وقوف نزد و روی سهیل قسری رضی الله عنه گفته علامت محبت خدا محبت
 قرآن است و علامت محبت قرآن محبت پیغمبر است و علامت محبت پیغمبر محبت سنت و علامت محبت سنت محبت
 آخرت و علامت محبت آخرت بعضی نیا و علامت بعضی دنیا آنکه ذخیره نکند مگر توشه که برساند او را با آخرت و از
 عثمان بن عفان رضی الله عنه مروی است که گفت اگر پاک باشد دلها سیر نمیکرد از قرآن و چگونه سیر کرد
 محبت از کلام محبوب وی غایت مطلوب است و این صفت لهاسی پاکست که در شرح بنور ایمان بعیت
 جمال شاهد قرآن تعاب انگاه بکشاید که در الملک ایمان را بیا بد خالی از غوغا و در حقیقت مصداق و میانه
 محبت خدا و رسول محبت قرآن و حدیث است چه کلام محبوب محبوب است و حیف است که محبت طاهری و مزای غیر شیه
 باشد از محبت کلام الله و این نشان فساد قلب خرابی باطن است و بعضی مشایخ گفته اند که علامت ذوق
 قرآن از حیثیت قرانیت است که بمسجوت ولی آن مساوی باشد و آنکه بی صوت ذوق نیار و بی بصوت
 زیاده گردد و در حقیقت ذوق صوتست نه ذوق قرآن این سخن خالی از بباله نیست و الا صوت حسن نیست فریور
 قرانست چنانکه در حدیث آمده است که زینب العزرا بانصواتکم و من لم یغتن بالقرآن فلیس ناصحاً و صحابه را رضوان الله
 علیهم سماعها پوزان قرآن اذ اسموا انزل الی الرسول تری اعینهم بغیض من الله مع ما عوفوا من الحق و در صحیح بخاری
 خوانان بودند که صبر از دل میر بودند و جانی در قالب بیان افزودند خصوصاً ابو موسی اشعری و عبد الله بن مسعود
 مثال ایشان هیچ چیزی برای قوت نبرد ایمان بالاتر از استماع قرآن بصوت حسن خصوصاً صوت خوب نیست
 شبیه ابو موسی رضی الله عنه قرآن میخواند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در گوشه گوش بر آواز او نهاده ذوق
 میگرفت و مخطوط بود چون صبح شد فرمود بوی شب چه خوب میخواندی و آنرا من می شنیدم گفت آه اگر من می شنیدم
 که تویی شنوی می تا استم آواز خود را بیشتر ازین بعیت و لم باشادی بعد از آنکه از نایبم امشب در جامی با گیا
 گوش بر آواز من دارد و آنحضرت بعد از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه فرمود بخوان بر من چیزی از قرآن عبد الله

قرآن خواندن
 بیاد خوش

عبد الله

گفت یا رسول الله من بخوانم بر تو و حال آنکه نازل شد بر تو فرمود من دست میدارم که بشنوم از غیر خود پس خواند حمد و چشمان مبارک آنحضرت اشک میریزت و سینه شریف میپوشید چنانکه دیگر مسین پوشید این غیر رضی یا رضانا گاهی برای میگذاشت از درد خود و خسته میشد می افتاد بر زمین می نشست یکدور در خانه تا مردم او را بیار می پنداشتند و بیاد او می آمدند و صحابه چون جمع میشدند و در میان ایشان ابو موسی اشعری رضی الله عنه میبود میگفتند یا ابو موسی یا دوه مارا خذ را پس میخواند ابو موسی قرآن را و ایشان سماع میکردند و امام احمد بن حنبل و غیر وی روایت کرده اند که خدا تعالی گوید در او در اعلیٰ اسلام روز قیامت تجمید کن ای آن صوفی که در دنیا بگری پس او را علیه السلام گوید چگونه کنم یارب بروی تو از من آن صوت را پس باید پروردگار تعالی من باز رو میکنم بر تو آن تلاوت را پس بایستد داد و نرد ساق عرش و تجمید کند پروردگار را پس چون بشنوند بشنید آن آواز او را فراموش کنند نعیم جنت را و چه عظیم تر از آنکه بشنوند کلام خدا را و خطابیت تعالی را ایشان چون ضامن شود بان رویت وجه کریم وی سبحانه فراموش کنند همه را و مستغرق گردند در آن شیخ شهاب الدین سرور وی علیه فرمود این سماع قرآن این سلاح است که مختلف نیستند در وی دو کس اهل ایمان اختلاف در خواندن آن است با بحان موسیقی طائفه آنرا موصل و مقرب اند و قوی ملحق بعسق گردانند و هر دو در دو جانب فراط و توط اندامتی و آنچه گفته شد محبت قرانست از حیثیت تلاوت و محبت و تعظیم وی از جهت اتباع و عمل بدان نعمت همه است که در دین اسلام و ثبوت نبوت و رسالت بر قرآن است یا ایها الناس قد جاکم برهان من ربکم و انزلنا الیک نوراً بیناً و از علامت تمام محبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کمال آن زهد در دنیا و ایشار قوتها بدان است و تحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که قریبوی کسیکه دوست میدارد سرسری است از جمیل کانا عیسی وادی با سفل آید و تر و آنحضرت علیه السلام مردی آمد و گفت یا رسول الله من دوست میدارم بشمار و بیندیش که چه میگوئی گفت من دست میدارم ترا فرمود اگر دوست میداری مرا آماده گردان رفقا بر خود و دیگری آمد و گفت من دست میدارم خدا را فرمود آماده باش برای بلا شیخ اجل اکرم صلی الله علیه و آله قادری شافعی رحمه الله علیه میفرمود که چون شیخ از اوست انابت و ارادت گرفته گفتند بگویند یا فقیر افضل من الغار اول از ابرافصلیت فتوا قرار گرفته بعد از آن مریدان ساقند و ازینجا باطل شد زعم بعضی در میان و متصفان زمان ما که دعوی میکنند و مگویند جمیع مراتب اتباع ما را حاصل است و با وجود آن گرفتار دنیا اند پس است آمد و حق ایشان قول حق سبحانه خلف من بعد هم خلف مراد کتاب یا خود در عرض بتلاوت

و حکم
در حدیث
نصیحت

و حقیر چون میفرمود تا باب آمد علیهم وعلینا انشاء الله تعالی وصلی و در جواب مناصحت وی صلی الله علیه و آله
و سلم بفرموده نصیحت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اخلاص ادای حقوق وی در سه عهده است از واجبات دین
و اسلام است و در حدیث صحیح آمده است که الدین النصیحة دین همین نصیحت است قالوا لمن یرسید من صحابه
نصیحت مکر یا رسول الله قال یا الله و لرسوله و لکتابه و لعامة المسلمین و خاصتهم فرمود آنحضرت نصیحت خدا
و رسوله و کتاب او و کتاب او و عامه مسلمانان و خاصه ایشان را در دینی و دامت المسلمین و عامتهم و این حدیث از جوامع الکلم است
و تا در علوم دینی و در حیطه مجالس میمند درست جوامع الکلم آن حدیث را گویند که از قیاسات بسیار و اختصار لفظ علیین
و عامی سالی کثیر آید و این قسم سخن نیز شریف کلام محمدی و دلائل شواهد کمال دست چنانکه فرموده است جوامع الکلم
لی الکلام بچنانکه در حدیث جمیل از جناب فائق حسن و علی بیرون حدیث حدیث و احصا ابواب نمودند در کلام جلیلیش انواع امر را در
حقائق خارج از قصور اهتمام نصیحت فرمودند نصیحت در لغت خالص صاف شدنست عمل با صیغ میگویند آنرا که از موم
صاف و خالص شده باشد و مراد اینجا صفا و خلوص است و با دای حقوق و مراد غیر منصوص له را پس نصیحت
در حدیث اعتقاد است به وحدانیت او و صف او است بخیری که اهل آنست و تنزیه و تقدیس ذات صفات و
زاینجه نه لائق کمال اوست و اقتتال او امر و نواهی شرعی و تسلیم احکام ارادیه اوست و نصرت دین بجهاد
و تبصیل اسبابی که موجب بقا تقویت دین و ملت است بعلم و عمل و اخلاص در عبادت و نصیحت رسول الله
ابو سلیمان گفته تصدیق نبوت و اطاعت او در احوال و نواهی و ابوبکر گفته نصیحت رسول بولادت و نصرت
و حمایت اوست چنانچه و ایمان و ایماست و بطلت و باید و دفع کردن و باز داشتن مخالفت را از انان و تحقق
کریمه و آداب جمیله وی اسحاق عینی گفته تصدیق وی با آنچه آورده از پیش خدا از دین و اعتصام نسبت
و نشر آن و برانگیختن و در غلایندن مردم بران و دعوت کردن بجزا و کتاب می رسول و می پیوست وی عمل
بران و ابوبکر را می گفته که نصیحت مرا در حدیث است و در حدیث نصیحت اصحاب است و در حدیث
نصیر و محامات وی و محبت اصحاب و مساعدات اعلامی وی و بیع و طاعات و او را و بذل نفوس و اموال
و بعد از محامات الزام اجلال و شدت محبت با وی و مداومت در موافقت بر تعلیم و نفع در دین و محبت اهل بیت
و اصحاب وی و بیع و محاببت که کسی که برگشت از سنت او و اعتراض نمود از انان و شفقت بر امت وی
و تحقیق و تقیض بر تعرف اخلاق و سایر آداب می صلی الله علیه و آله و سلم و صبر نمودن بران و گوش کردن
و زین و از جمله نصیحت رسول محمد محبت و تعلیم و آداب جناب عالی اوست و تنزیه ساختن و جلالت با اولاد الله

۱۰